

شرق روزنامه

نگاه

دونالد ترامپ چه سیاستی در برابر اسرائیل اتخاذ می‌کند همراهی یک پوپولیست با بنیامین نتانیاهاو

بنیامین نتانیاهاو، نخست‌وزیر اسرائیل، در یک ویدئو در توئیتر پیروزی دونالد ترامپ را در انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا به او تبریک گفت. او در این پیام گفت: «مطمئن هستم هر دو ما به همکاری یکدیگر قادر خواهیم بود بزرگ‌ترین اتحاد را به وجود آورده و آن را به اوج برسانیم». گرچه نتانیاهاو معین نکرد چه موضوعاتی به اعتقاد او روابط نزدیک بین آمریکا و اسرائیل را قوی‌تر از این خواهد کرد، اما هم‌دیف‌های او در جناح راست اسرائیل خیلی سریع‌تر آن را برملا کردند. «فتالی بنت»، وزیر آموزش و رهبر حزب «اسرائیل خانه یهودیان»، گفت: «تشکیل یک دولت فلسطینی تمام شد». او با اشاره به پیروزی ترامپ، مدعی شد: «این فرصتی برای اسرائیل خواهد بود تا بلافاصله بساط یک دولت فلسطینی را جمع کند زیرا به امنیت ما و هدف یهودیان آسیب می‌رساند. این موقعیتی است که از انتخابات آمریکا برآمده و موجب می‌شود تا سیاست ما ساده و واضح باشد».

احتمال تشکیل دولت مستقل فلسطینی البته جدا از پروژه شهرک‌نشینی هاست. ازاین‌رو خیلی تعجب نخواهد داشت که «یوشی داگان»، رئیس ششورای یهودیان در کرانه‌باختری، مدعی شود انتخابات آمریکا نشانه یک تغییر قابل احترام است: «ما انتظار بالایی برای یک تغییر معنادر دراین‌باره داریم، زیرا رئیس‌جمهور جدید آمریکا دوستدار جریان شهرک‌سازی‌ها در کرانه‌باختری است. ما انتظار داریم به توقف شهرک‌سازی‌ها پایان داده شود و بیش‌ازپیش این حرکت توسعه پیدا کند». درباره اینکه ترامپ از تداوم شهرک‌سازی‌ها حمایت می‌کند، «جیسون گرین بنت»، یکی از افراد نزدیک به ترامپ و معاون اجرایی سازمان او، کسی که گفته می‌شود به ترامپ درباره اسرائیل مشورت می‌داده است، به رادیو اسرائیل گفت: «در چهار سال آینده حرکتی شجاعانه در مسیر ساخت‌وسازهای اسرائیل در مناطقی شاهد خواهیم بود که در جریان جنگ شش‌روزه سال ۱۹۶۷ تصرف شد. این طرح‌ها مدتی است به دلیل موضع‌گیری دولت قبلی آمریکا متوقف شده بود. این مسئله دستیابی به صلح با فلسطینی‌ها را سخت‌تر خواهد کرد». به زبانی دیگر، ترامپ تمایل ندارد به اسرائیل برای توقف شهرک‌سازی‌ها در سرزمین‌های فلسطینیان فشار آورد.



هرچه اسرائیل بخواهد

در کنار شهرک‌سازی‌ها، سیاست‌مداران اسرائیلی بر این باورند ترامپ به قانونی‌شدن حاکمیت اسرائیل بر مناطق اشغالی بیت‌المقدس شرقی کمک خواهد کرد؛ از جمله مناطق خاصی که برای مسلمانان مقدس است. «یهودا گلیک»، یکی از اعضای پارلمان اسرائیل، حتی تا آنجا پیش رفت که از ترامپ دعوت کرد تا «جشن پیروزی خود را در معبد سلیمان برگزار کند»؛ جایی که بین مسلمانان به عنوان حرم شریف (مسجد الاقصی) نامیده می‌شود. «مایک پنس»، معاون ترامپ، در مراسم آیین سال ۲۰۰۹ گفت: «دشمنان اسرائیل دشمنان ما هستند. هدف اسرائیل همان هدف ماست. اگر این جهان هیچ چیز دیگری را نداند، بگذاردیم بگویم آمریکا در کنار اسرائیل ایستاده است». موضوع دیگری که رئیس‌جمهور آینده و معاون او به‌روشنی با آن موافقت کرده‌اند، آن است که باید به حضور اسرائیل در بیت‌المقدس مشروعیت قانونی داده شود. ازهمین‌رو، آنها تمایل دارند سفارت آمریکا را از تل‌آویو به بیت‌المقدس منتقل کنند. در انتها، سومین موضوعی که در نظر نتانیاهاو موجب تقویت روابط بین آمریکا و اسرائیل می‌شود، دیدگاه ترامپ درباره ایران است. در نشست آئیک در ماه مارس گذشته، ترامپ اعلام کرد: «نخستین اولویت لغوکردن توافق خطرناک با ایران، ایستادن در برابر اقدامات بی‌ثبات‌کننده این کشور در سطح منطقه است». درحالی‌که برخی تحلیلگران ادعا می‌کنند «احتمال ندارد» ترامپ توافق هسته‌ای ایران را لغو کند، اما نتانیاهاو بر او فشار می‌آورد تا به قول‌هایی که در گذشته داده عمل کند. بنابراین جای هیچ تردیدی وجود ندارد که نتانیاهاو در نخستین پیام تبریک او، بگوید: «ما همچنین نسبت به ایران نگران هستیم؛ کشوری که از فروپاشی اسرائیل پشتیبانی می‌کند». درحالی‌که هرکسی رابطه «عاشقانه» ترامپ و اسرائیل را دیده، این موضوع را تأیید می‌کند، اما برخی از تحلیلگران می‌گویند این مسئله معماگونه است، زیرا درنهایت ترامپ شخصیتی پیش‌بینی‌ناپذیر دارد. در یک اظهارنظر، او را به «مناحیم بکین» تشبیه کردند؛ کسی که در زمانی موافقت کرد نیروهایش را از شبه‌جزیره سینا خارج کند و با مصر توافق صلح امضا کرد. دنیا از این کار شگفت‌زده شد. آنها می‌گویند ممکن است ترامپ با شهرک‌سازی‌ها موافقت نکند و بر اسرائیل فشار آورد تا شهرک‌سازی‌های کرانه‌باختری را جمع و از این منطقه و بیت‌المقدس شرقی عقب‌نشینی کند. اما این آرزو بوده و درمجموع با واقعیت‌ها ارتباطی ندارد. چنین استدلالی نیازمند دو شرط جداگانه است که نه در ترامپ، بلکه بین لیبرال‌های اسرائیل و غرب باید وجود داشته باشد؛ نخست آنکه ترامپ را مجموعه‌ای از افراطی‌های جناح راست طرفدار اسرائیل محاصره کرده‌اند؛ یعنی کسانی که خواستار توسعه شهرک‌سازی‌ها، انتقال سفارت آمریکا به بیت‌المقدس و ضربه‌زدن به توافق هسته‌ای با ایران هستند. این مسئله روشن می‌کند چگونه جایگزین‌شدن نخستین رئیس‌جمهور رنگین‌پوست آمریکا با فردی که از سوی کونکلس کلان‌ها حمایت می‌شود، چه هیجانی را در دلان‌های قدرت در اسرائیل به راه انداخت. دوم و مهم‌تر، آنکه شاید ترامپ فردی بوالهوس به نظر برسد، اما خط مستقیم و خیلی مهم بین نژادپرستی و نگاه جانب‌دارانه او از پروژه‌های استعماری اسرائیل وجود دارد و تاریخ به ما آموخته است رهبران نژادپرست با پوپولیست‌ها چگونه کنار هم قرار می‌گیرند.

منبع: الجزیره

یادداشت

آسب تراوای ناتو در خاک سوریه

افشین غلامی: ترکیه به‌عنوان عضوی از ائتلاف ناتو نقش آسب تراوا را در سوریه بازی می‌کند و در مناقشه اخیر با پشتیبانی آمریکا توانست بخش‌هایی از شمال سوریه را کنترل کند. در وهله اول دولت ترکیه قدرت‌گرفتن کردها در شمال سوریه را تهدید امنیتی در امتداد مرزهای جنوبی‌اش می‌پندارد، اما کردها تنها بخشی از این بهانه امنیتی هستند و هدف عمده‌تر، ایجاد هژمونی نظامی و نزدیک‌شدن به حلب و تعیین مرزهای جدید است. آنچه مسلم است، سوریه، منطقه عمل روسیه است، اما واردشدن نیروهای وابسته به ترکیه که آمریکا نیز از آنها به‌عنوان گروه‌های میانه‌رو اعلام حمایت کرده بود، کريدوری آمریکایی-ترکی را در سوریه قطع می‌کند و حوزه عمل ناتو و آمریکا را افزایش می‌دهد.

با واردشدن گروه‌های وابسته به ترکیه به این کردپور، «جنب اردوغان»، رئیس‌جمهور ترکیه، علاوه بر آنکه سعی دارد با ایجاد منطقه‌ای حائل بین جریان کردی به‌عنوان خط سوم مناقشه سوریه و دولت مرکزی سوریه به‌عنوان قیم رسمی حاکمیت ملی این کشور از وصل‌شدن مناطق کردی شمال سوریه به‌هم جلوبگیری کند. در طرف دیگر سعی دارد جریان سنی را از این ناحیه تقویت کند تا بتواند با تغییر دموگرافی آن و اخراج شهروندان کرد، ایجاد کردپور امن ترکمنی-عربی وابسته به خود را نهایی کند.

هدف ترکیه، ایجاد سه‌بخشی یا چندبخشی‌شدن سوریه آینده و کم‌شدن توان ملی این کشور برای هرگونه مناقشه سیاسی با دولت مرکزی است و همواره ترکیه در این چند سال سعی کرده این‌را با تسلیح‌کردن گروه‌های تندرو النصره و داعش و اینک شبه‌نظامیان موسوم به ارتش آزاد عملی کند، اما بسته نظامی ترکیه در سوریه، بسته غربی-ترکی است و ملاحظات غرب بیشتر در آن به چشم می‌خورد تا اینکه دغدغه‌های روسی در آن متبلور باشد.

اما چرا روسیه با علم به اینکه ترکیه چه هدفی دارد، دشمنان داخله نظامی ترکیه در خاک سوریه را داد؟ روشن است روسیه سرخوردگی ترکیه از غرب درخصوص موضوع کردها در قبال سوریه را درک کرد و برای اینکه بتواند ثرک‌ها را در مقطعی کنار خود نگه دارد و علاوه بر دوزدن غرب درخصوص موضوع تحریم‌های خط انتقال گاز به اروپا را در مسیر آرام‌تری دنبال کند، چراغ سبزی به ورود ترکیه به خاک سوریه نشان داد.

این چراغ سبز در پی نزدیک‌شدن کردها به غرب و برای هشدار به منطقه خودگردان کردستان سوریه در جهت دوری‌گزینی از غرب است. منتها اجازه این مداخله نظامی ترکیه برای روسیه نیز هزینه‌بردار خواهد بود و با هر حرکتی نیروهای تحت رهبری ترکیه در خاک سوریه گامی به حلب دارد. در یک اظهارنظر، او را به «مناحیم بکین» تشبیه کردند؛ کسی می‌شوند و این می‌تواند برای روسیه خطرناک باشد.

معامله ترکیه و روسیه بر سر عقب‌نشینی گروه‌های وابسته به ترکیه از حلب، به‌ازای ورود آنها به کردپور شمال سوریه برای وصل‌نشدن مناطق کردی شمال سوریه، نه‌فقط تا الان به‌نفع سیاست روس‌ها تمام نشده، بلکه با تشدید درگیری‌ها در حلب و عقب‌نشینی نکردن نیروهای تندرو وابسته به ترکیه در این‌سوی میدان هم نیروهای تحت حمایت ترکیه هرچه بیشتر به حلب نزدیک‌تر می‌شوند. پس به نظر می‌رسد ترکیه گام بلندی برای تهاجم نظامی خود در پیش گرفته و سعی دارد با وصل‌کردن این پازل‌های نظامی، ماندگاری خود را تثبیت و مناطق تحت حمایت خود در سوریه را مسجل کند.



بدرود «رفیق فیدل» بدرود «عقاب سیراماسترا»

هندوراس، کاستاریکا و پاناما در ترازوی سنجش قرار داد و در کنار آن تحریم‌های ۵۰ساله آمریکا و جهان غرب را نیز مدنظر داشت. کشوری که برای نیم‌قرن در کانون جنگ سرد قرار داشت و بنا بر اسناد انتشاریافته سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) بیش از ۶۰۰ بار توطئه قتل و ترور کاسترو سازماندهی شده بود، ناخواسته به جایگاهی کشیده شده بود که باید بین «تسلیم» و «مقاومت» دست به انتخاب می‌زد. کوبای فیدل کاسترو طبق سنن انقلابی خود مقاومت را انتخاب کرد و برای همین انتخاب، تاوان سنگینی پرداخت که تا همین امروز تأثیرات خردکننده آن بر پیکر جزیره سنگینی می‌کند.

در مجادلاتی که بلافاصله بعد از مرگ فیدل کاسترو در عرصه سیاسی و اجتماعی به‌ویژه در حوزه سیاست و رسانه بین دو صف حامیان و مخالفان او در گرفت، هرکدام بر زوایایی از کوبای امروز و شخصیت فردی فرمانده تأکید ویژه می‌کردند. سرانه خدمات آموزش و بهداشت بالاتر از یک چهارم کل بودجه و سرانه خدمات رفاه اجتماعی بالای ۵۰ درصد از بودجه، تقریباً در هیچ کشوری در جهان به غیر از کوبای سوسیالیستی وجود نداشت.

این کشور که خود به‌شدت با مشکلات اقتصادی دست‌وپنجه نرم می‌کرد، همیشه لشکری از پزشکان، پرستاران و معلمان سازمان‌یافته و داوطلب را در اختیار داشت که با بروز هر بحرانی در محروم‌ترین نقاط جهان پیش‌قراول کمک و امداد بین‌المللی بودند.

مقایسه کوبای امروز با آمریکا و اروپا یا حتی کشورهایی که در شرایط صلح‌آمیز در مسیر رشد و توسعه قرار گرفته‌اند، از اساس یک اشتباه و به‌شدت گمراه‌کننده است. منصفانه‌تر است که کوبای امروز را با توجه به شناخت تاریخی از موقعیت این کشور در قبل از انقلاب و با مقایسه با کشورهای همسایه و هم‌وزن خود همچون جمهوری دومنیکن، هائیتی، هندوراس، کاستاریکا و پاناما در ترازوی سنجش قرار داد

درحالی‌که کشورهای پیشرفته مدعی دموکراسی در تمام این سال‌ها ابتدا جنگ و استثمار لجام‌کشخته را بر ملل دیگر تحمیل و سپس لقمه نان یا جعبه دارو را برای قربانیان ارسال می‌کردند، کوبای کاسترو هرگز در هیچ جنگ تجاوزکارانه‌ای شرکت نداشت و به‌جای سرباز، تنها پزشک، پرستار، معلم و کمک‌های دارویی و غذایی را به نقاط بحرانی می‌فرستاد. زمانی که تمامی کشورهای آمریکای‌لاتین در جنبه خونتاهای نظامی و کشتارهای جمعی قرار داشتند که ازسوی واشنگتن به‌شدت حمایت می‌شدند، در زیر‌گوش ارباب، جزیره‌ای کوچک قرار داشت که راه متفاوتی را در حوزه مشارکت جمعی تجربه می‌کرد و به یک موتور محرکه برای جنبش‌های آزادی‌بخش در سراسر جهان و به‌خصوص حوزه پیرامونی تبدیل شده بود. دقیقاً راز معمای اینکه هیچ کشوری در منطقه آمریکای‌لاتین نیست که همسو با آمریکا در تقابل با کوبا قرار گرفته باشد، بدون‌تردید در همین نقش مثبت و جایگاه اعتباری آن نهفته است که برای اولین‌بار رقابت‌های ژئوپلیتیک در منطقه را به احساس مسئولیت انسانی تبدیل کرد.

کوبا بدون‌شک هرگز آن کشور ایده‌آلی نبود که حتی رهبران انقلاب

چشم‌فروبیستن مردی که بیش از نیم‌قرن برای جهان، تجسم عینی

دوقطبی انقلاب و ضدانقلاب بود، به همان نسبت که در کوبا موج بزرگی از اندوه و غم را به راه انداخت، در کرانه اتلانتیکی آن‌سوی جزیره و به‌خصوص در شهر «میامی» به‌عنوان نصاد فراریان و تبعیدیان کوبایی در بین بخشی از این افراد لهلهل شادی را به آسمان بلند کرده بود. این دوقطبی سیاسی- اجتماعی در سراسر جهان حول شخصیت فیدل کاسترو اما در بطن خود یک واقعیت را نشان می‌داد و آن اینکه تأثیر فرمانده بر تحولات ۶۰ سال اخیر آنچنان جایگاه بزرگی داشت که هیچ‌کس نمی‌توانست آن را نادیده بگیرد. بدون‌تردید کوبا تجسم یک جامعه پیشرفته و ایده‌آل نبود، اما این جامعه در بطن ذاتی خود یک وضعیت انسانی و عدالت‌جویانه را نمایندگی می‌کرد که با بسیاری از معیارهای مالوف امروز جهان متفاوت بود.

مقایسه کوبای امروز با آمریکا و اروپا یا حتی کشورهایی که در شرایط صلح‌آمیز در مسیر رشد و توسعه قرار گرفته‌اند، از اساس یک اشتباه و به‌شدت گمراه‌کننده است. منصفانه‌تر است که کوبای امروز را با توجه به شناخت تاریخی از موقعیت این کشور در قبل از انقلاب و با مقایسه با کشورهای همسایه و هم‌وزن خود همچون جمهوری دومنیکن، هائیتی، هندوراس، کاستاریکا و پاناما در ترازوی سنجش قرار داد

درحالی‌که کشورهای پیشرفته مدعی دموکراسی در تمام این سال‌ها

ابتدا جنگ و استثمار لجام‌کشخته را بر ملل دیگر تحمیل و سپس لقمه نان یا جعبه دارو را برای قربانیان ارسال می‌کردند، کوبای کاسترو هرگز در هیچ جنگ تجاوزکارانه‌ای شرکت نداشت و به‌جای سرباز، تنها پزشک، پرستار، معلم و کمک‌های دارویی و غذایی را به نقاط بحرانی می‌فرستاد. زمانی که تمامی کشورهای آمریکای‌لاتین در جنبه خونتاهای نظامی و کشتارهای جمعی قرار داشتند که ازسوی واشنگتن به‌شدت حمایت می‌شدند، در زیر‌گوش ارباب، جزیره‌ای کوچک قرار داشت که راه متفاوتی را در حوزه مشارکت جمعی تجربه می‌کرد و به یک موتور محرکه برای جنبش‌های آزادی‌بخش در سراسر جهان و به‌خصوص حوزه پیرامونی تبدیل شده بود. دقیقاً راز معمای اینکه هیچ کشوری در منطقه آمریکای‌لاتین نیست که همسو با آمریکا در تقابل با کوبا قرار گرفته باشد، بدون‌تردید در همین نقش مثبت و جایگاه اعتباری آن نهفته است که برای اولین‌بار رقابت‌های ژئوپلیتیک در منطقه را به احساس مسئولیت انسانی تبدیل کرد.

کوبا بدون‌شک هرگز آن کشور ایده‌آلی نبود که حتی رهبران انقلاب چشم‌فروبیستن مردی که بیش از نیم‌قرن برای جهان، تجسم عینی

دوقطبی انقلاب و ضدانقلاب بود، به همان نسبت که در کوبا موج



اردشیر زارعیقنوائی

خبر مرگ «فیدل کاسترو»، رهبر کاریزماتیک انقلاب کوبا و الهام‌بخش چند نسل از جوانان آرمان‌خواه انقلابی برای تحقق آزادی، عدالت اجتماعی و رهایی از وابستگی در شامگاه جمعه ۲۵ نوامبر به وقت این کشور، در عرض چند ساعت به تیتراول خبرهای بین‌المللی تبدیل شد و سونامی آن در دو جبهه مخالفان و موافقان یا «رفیق فرمانده»، تمام کرانه‌ها را درنوردید. حضور «رائول کاسترو»، رئیس‌جمهوری کوبا، در تلویزیون ملی این کشور و اعلان اینکه فرمانده فیدل در ساعت ۲۲:۲۹ چشم از جهان فروبست، به همان اندازه که برای دوستداران و دشمنان او، یک شوک بزرگ خبری بود، ولی به‌نوعی می‌توان آن را ناقوس پایان دوران رهبران بزرگ و تأثیرگذار تاریخ معاصر نیز به حساب آورد. موج پیام‌های سیاسی رهبران جهانی هرچند درون‌مایه مواضع رسمی را در خود داشت، اما در عوض توفانی که در شبکه‌های اجتماعی به راه افتاد و مجادلاتی که بین دوستداران و منتقدانش در گرفت، شاید بازتابی از تأثیر همین دوقطبی سیاسی و قدرت بلامنازک یک رهبر کاریزماتیک انقلابی بر تمایلات گروه‌های سیاسی، طبقات اجتماعی و نسل‌های متفاوت انسان معاصر بود که در این مقطع مغری برای بازتاب و برون‌فکنی می‌یافت. درست در همان زمانی که دکمه‌های کیبوردها زیر انگشتان لرزان دوستان کاسترو برای وداع با او، از واژه‌هایی مانند «بدرود رفیق فیدل، بدرود عقاب سیراماسترا» یا «شمع‌ها را روشن کنید» به حرکت درمی‌آمد، در آن سوی میدان نیز مخالفانش از واژه‌های «به درک واصل شد» و «مرگ دیکتاتور» برای شادی از این مرگ سخن می‌گفتند.

چشم‌فروبیستن مردی که بیش از نیم‌قرن برای جهان، تجسم عینی دوقطبی انقلاب و ضدانقلاب بود، به همان نسبت که در کوبا موج بزرگی از اندوه و غم را به راه انداخت، در کرانه اتلانتیکی آن‌سوی جزیره و به‌خصوص در شهر «میامی» به‌عنوان نصاد فراریان و تبعیدیان کوبایی در بین بخشی از این افراد لهلهله شادی را به آسمان بلند کرده بود. این دوقطبی سیاسی- اجتماعی در سراسر جهان حول شخصیت فیدل کاسترو اما در بطن خود یک واقعیت را نشان می‌داد و آن اینکه تأثیر فرمانده بر تحولات ۶۰ سال اخیر آنچنان جایگاه بزرگی داشت که هیچ‌کس نمی‌توانست آن را نادیده بگیرد. بدون‌تردید کوبا تجسم یک جامعه پیشرفته و ایده‌آل نبود، اما این جامعه در بطن ذاتی خود یک وضعیت انسانی و عدالت‌جویانه را نمایندگی می‌کرد که با بسیاری از معیارهای مالوف امروز جهان متفاوت بود.

مقایسه کوبای امروز با آمریکا و اروپا یا حتی کشورهایی که در شرایط صلح‌آمیز در مسیر رشد و توسعه قرار گرفته‌اند، از اساس یک اشتباه و به‌شدت گمراه‌کننده است. منصفانه‌تر است که کوبای امروز را با توجه به شناخت تاریخی از موقعیت این کشور در قبل از انقلاب و با مقایسه با کشورهای همسایه و هم‌وزن خود همچون جمهوری دومنیکن، هائیتی، هندوراس، کاستاریکا و پاناما در ترازوی سنجش قرار داد

«دعا»، دخترکی پنج‌ساله است که هنوز از سوختن پاها و دست‌ها و گردنش چند هفته بعد از حمله رنج می‌برد. او هنوز احساس درد شدیدی می‌کند و سعی دارد چیزی را لمس یا حرکتی نکند. «عبدالله سلطان»، پدرش، به‌همراه سایر ساکنان می‌گویند دعا، داشت در حیاط خانه‌شان در شهر «القیاره» بازی می‌کرد که یک موشک شلیک شد. موشک را گروه افراطی داعش شلیک کرده بود، ولی به حیاط منزل همسایه اصابت کرد؛ موشکی که کلاک آن حاوی گازهای سمی بود. دو ماه بعد از این انفجار، هنوز بوی سوختگی در هوا منتشر بوده و بینی او آزار می‌دهد. دیوار مجاور سیاه شده و همه گیاهان در آن حیاط کوچک را بین رفته است. تکه‌ای از موشک هنوز روی زمین افتاده است، اما بقیه از مأموران نجات از بین برند.

سلطان که ۳۳ سال دارد، می‌گوید: «ما نمی‌دانیم در کلاک آن چه ماده‌ای به کار برده شده بود. کل آنچه را می‌دانیم این است که شلیک این موشک باعث بروز تاول‌های درشت در تمام بدن این دختر شده و خوب هم نمی‌شود». دعا قربانی چهارمین حمله شیمیایی داعش به شهر القیاره، واقع در شمال عراق است. حقوق‌دانان تاکنون حداقل سه حمله دیگر را ثبت کرده‌اند. سازمان ملل متحد می‌گوید داعش مخازنی از جیوه دارد و آنها را در مناطق مسکونی پنهان کرده است تا از حملات هوایی